

در باب کتاب «می باقی»

۲۴۹-۲۷۲

چکیده: «می باقی»، مجموعه مقالاتی درباره حافظ، چکیده قلم بهاءالدین خرمشاهی است. ما در این مقاله به بررسی این کتاب پرداخته ایم و هر جا با نویسنده آن هم‌داستان نبوده ایم، نظر خویش را به دلایل و شواهد متکی نموده و بیان کرده ایم.

کلیدواژه: می باقی، بهاءالدین خرمشاهی، دانشنامه حافظ و حافظ پژوهی، نقد اشعار حافظ

می باقی، ۷۴ مقاله حافظ پژوهی، بهاءالدین خرمشاهی، به کوشش عارف خرمشاهی، چاپ اول، ناهید، تهران، زمستان ۱۴۰۰.

About the Book “Mey-e Baqi”

Farzad Ziaei Habiba Abadi

Abstract: “Mey-e Baqi”, a collection of articles about Hafez, is an abstract of Bahaudin Khorramshahi’s works. In this article, we have reviewed this book and wherever we have not been in agreement with its author, we have expressed our opinion by reasons and evidence.

Keywords: Mey-e Baqi, Bahauddin Khorramshahi, Hafez Encyclopedia, Hafez Research, Critique of Hafez Poems

حول كتاب (مي باقي)
فرزاد ضيائي حبيب آبادي
الخلاصة: كتاب (مي باقي) هو مجموعة مقالات هي خلاصة قلم بهاء الدين خُرمشاهي.
ونحن في هذه المقالة نقوم بمراجعة هذا الكتاب، وحيثما اختلفنا مع كاتبه بيّنا رأينا المستند على الأدلة والشواهد الداعمة له.
المفردات الأساسية: مي باقي، بهاء الدين خُرمشاهي، دائرة معارف حافظ وما حوله من بحوث، نقد أشعار حافظ.

به تازگی کتابی به نام «می باقی» از استاد بهاء الدین خرمشاهی به چاپ رسیده است.^۱ ایشان در بخشی از پیش‌گفتار مؤلف نوشته‌اند: «... بدینسان، برگزیده ۷۴ مقاله از حدود ۱۰۰ مقاله که برای دانشنامه حافظ و حافظ پژوهی نوشته بودم، با گزینش فرزند ادب پژوهم آقای عارف خرمشاهی، تبدیل به همین کتاب شد که در دست دارید» (ص ۹).

به گمانم سخنی برگزاف نیست اگر حافظ را پرمخاطب‌ترین شاعر در میان فارسی‌زبانان جهان قلمداد کنیم. طبعاً در این طیف وسیع مخاطبان، شمار قابل ملاحظه‌ای، شعر حافظ را با جدیت بیشتر و در سطح علمی بالاتری دنبال می‌کنند و بجز خود دیوان حافظ، شروح دیوان و مقالات مربوط به حوزه حافظ پژوهی را نیز مطالعه می‌نمایند. در این میان، کتابی چون «می باقی»، به اعتبار شهرت استاد خرمشاهی، می‌تواند اثری پرمخاطب باشد و همچون دیگر آثار ایشان به چاپ‌های مکرر برسد، ان شاء الله. به همین روی، نگارنده این سطور، که در اثنای مطالعه کتاب مزبور به مواردی قابل تأمل برخورد، بر آن شد تا این موارد را با جناب خرمشاهی و سایر حافظ‌پژوهان فاضل در میان نهد. شیوه و شیمه استاد خرمشاهی در سال‌ها و کارهای گذشته نشان داده که هرآنچه را بپذیرند، در چاپ‌های بعدی منعکس خواهند نمود و این سنت حسنه، بی‌تردید از برکات انس حدودا هفتاد ساله ایشان با قرآن کریم و از جمله این کریمه است که: *فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَيْهُمْ اللَّهُ و أُولَئِكَ هُمُ الْآلِبَابِ*.^۲ اکنون بر سر سخن شویم:

. در مقاله «اسباب صورت» نوشته‌اند: «... آشکارترین اعضای صورت پیشانی و چشم و چانه [= زنج / زنخدان / چاه زنج / زنخدان] است و «غیر از بینی»، اعضای دیگر و قد و بالا و رفتن (راه رفتن / خرامیدن) در شعر فارسی، از دیرباز ستایش شده» (ص ۱۵).

عجیب است که جناب خرمشاهی توصیف‌های شاعران درباره بینی معشوق را ندیده و آن را از «اسباب صورت» مستثنی نموده‌اند! دستیاب‌ترین منبع در این باب، لغتنامه دهخداست، آن‌جا که ذیل واژه «بینی»، ابیاتی از ابوشعب هروری و نظامی گنجوی را نقل کرده است. ابوشعب صالح بن محمد الهروی در حق ترسابعه‌ای گوید:

بینی او تارک ابریشمین بسته بر تازی ز ابریشم عَقَد

از فروسو گنج و از هرسو^۳ بهشت سوزنی سیمین میان هر دو خَد^۴

۱. می باقی، ۷۴ مقاله حافظ پژوهی، بهاء الدین خرمشاهی، به کوشش عارف خرمشاهی، چاپ اول، ناهید، تهران، زمستان ۱۴۰۰.

۲. زُفر / ۱۷ و ۱۸.

۳. لباب الالباب: ترسو (به کوشش سعید نفیسی، به سرمایه کتابخانه این سینا - کتابخانه حاج علی علمی، چاپ اتحاد، اسفند ۱۳۳۵، ص ۲۴۴) و همین وجه درست است.

۴. لباب الالباب (همان): حد (با حاء حطی) اما ظاهراً ضبط لغتنامه درست است.

و نظامی گفته است:

تو گویی بینیش تیغی است از سیم که کرد آن تیغ سیبی را به دو نیم
جزاین، شاعران دیگر هم در ذکر «اسباب صورت» به توصیف بینی معشوق پرداخته‌اند، مثلاً محمد
عصار تبریزی گوید:

کشیده بر گل و نسرین ز بینی خطی در عین لطف و نازینسی
به زیر آن دو طاق عنبرآگین ید قدرت ستونی بسته سیمین
میان جنع و لعل آن گل‌اندام منبت شوشه‌ای از نقره خام^۵

و خواجهی کرمانی در مثنوی «گل و نوروز» گفته است:

نقاب برگ نسرین مشک چینی ستون طاق ابرو تیغ‌بینی^۶
ضمناً فراموش نباید کرد که «اهل صورت» در اشعاری که به «سراپا» موسومند نیز از توصیف بینی
جانان غافل نبوده‌اند، از جمله کمال غیاث شیرازی، سخن‌سرای سده‌های هشتم و نهم، «در صفت
بینی»، این ابیات لطیف را سروده است:

بینی است در میانه آن روی، چون الف زیر دو نون و بر سر میمی مصور است
یا نوش‌گفته شکل گل زنبق است باز یا توأمان دو نایژه مشک و عنبر است
یا متصل به زیر دو طاق زمزدین از سیم خام بسته ستونی دو پیکر است
انگشت احمدیست که مه را دونیم کرد یا در میانه سپری، تیغ حیدر است^۷

در مقاله «بیت‌الغزل در شعر حافظ»، نوشته‌اند: «... [۱] بیتی را که بنای سرودن غزل بر آن نهاده
شده [۲] و همچنین بهترین بیت غزل را بیت‌الغزل یا شاه‌بیت می‌نامند... [۳] قداماً از بیت‌الغزل مراد
دیگری هم داشته‌اند و آن بیت یا حتی مصرعی است که آگاهانه یا ناآگاهانه به ذهن شاعر می‌زند و
اگر شاعر از آن راضی باشد بر محور آن غزلی می‌سراید» (ص ۳۴).

۵. مهر و مشتری، مولانا شمس‌الدین محمد عصار تبریزی، تصحیح و تحشیه دکتر رضا مصطفوی سبزواری، چاپ اول، انتشارات
دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۷۰.

۶. گل و نوروز، خواجهی کرمانی، به اهتمام و کوشش کمال عینی، چاپ دوم، موسسه تحقیقات و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۰،
ص ۳۵.

۷. دیوان کمال غیاث شیرازی، تحقیق و تصحیح دکتر محسن کیانی و دکتر احمد بهشتی شیرازی، چاپ اول، کتابخانه، موزه و
مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۰، ص ۵-۵۲۴.

ظاهرا میان معنای یکم و سوم تفاوتی نیست.

- در همین مقاله، در بیان تفاوت میان سرودن غزل و قصیده، آورده‌اند: «... قصیده خونسرده گفته می‌شود. قصیده را مثل فرش می‌بافند. می‌شود قصیده را در چند ماه یا سال گفت. برای این که هنرمندی لفظ‌گرایانه‌ای است. البته معنا هم دارد ولی سرد است؛ یعنی ضرورت روحی یکبارہ گفتن را ندارد» (ص ۳۴).

این سخن استاد نیز درخور تأمل است زیرا چنان که می‌دانیم، قدما برای قصیده نیز قائل به «بیت‌القصیده» بوده‌اند:

«بیت‌القصیده آن است که نخست شاعر را معنی در خاطر آید و آن را نظم کند و بنای قصیده بر آن نهد و ممکن باشد که در قصیده بهتر از آن بیت، بسیار افتد و عامه شعرا بیت‌القصیده آن را خوانند که بهترین ابیات قصیده بود و لا مُشاحَّة فی الالقاب، الا آن که قول اول درست تر است، چنان که شرف‌الدین شفروه گفته است: ای چو دریا سخی، چو شیر شجاع / چو قضا چیره و چو چرخ مُطاع؛ تا آن جا که گفت: گر نکردم وداع معذورم / نیست بر مکیان طواف وداع؛ چون خواسته است که عذر تخلف از وداع مخدوم بدین عبارت خواهد که «نیست بر مکیان طواف وداع» بناء شعر بر عین نهاد، پس بیت‌القصیده این شعر، این بیت است، والله اعلم»^۸.

به علاوه، شعرا گاهی قصیده را نیز به بدیهه می‌سروده‌اند و «ضرورت روحی یکبارہ سرودن» آن قصاید نیز لابد مسایلی از قبیل نمایش اقتدار در حضور شاه، تفوق بر حریفان، و دیگر اقتضائات زمانی مکانی بوده است. نظامی عروضی سمرقندی در این باب گوید: «بباید دانست که بدیهه گفتن، رکن اعلی است در شاعری، و بر شاعر فریضه است که طبع خویش را به ریاضت بدان درجه رساند که در بدیهه، معانی انگیزد، که سیم از خزینه به بدیهه بیرون آید، و پادشاه را حسب حال به طبع آرد و این همه از بهر مراعات دل مخدوم و طبع ممدوح می‌آید، و شعرا هرچه یافته‌اند از صلات معظم، به بدیهه و حسب حال یافته‌اند»^۹.

اینک چند نمونه از تصریح شاعران به این که قصیده‌ای را به بدیهه انشاد کرده‌اند:

گاه در مجلس تو شعر بدیهه کنمی به زمانی نهمی پیش تو بیتی پنجاه^{۱۰}

۸. المعجم فی معاییر اشعار العجم، شمس‌الدین محمد بن قیس رازی، تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، چاپ سوم، زوار، تهران، اردیبهشت ۱۳۶۰، ص ۴۲۶ (البته رسم الخط عبارت منقول را به صورت امروزی درآوردیم).

۹. چهارمقاله، نظامی عروضی سمرقندی، تصحیح علامه محمد قزوینی، شرح لغات: دکتر محمد معین، چاپ اول، جامی، تهران، زمستان ۱۳۷۲، ص ۵۷.

۱۰. دیوان حکیم فرخی سیستانی، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، چاپ سوم، زوار، تهران، زمستان ۱۳۶۳، ص ۳۵۸.

راشدهی غزنوی، شاعر دربار سلطان ابراهیم غزنوی و معاصر مسعود سعد سلمان، قصیده‌ای به بدیبه بر وزن «مفاعِلن مفاعِلن فع» سروده بوده که مسعود سعد در قصیده‌ای، به این بدیبه گویی او اشاره کرده است:

چنان که راشدهی استاد این صناعت کند فضایل آن پیش شه مُفْتَر
بدیبه گفته‌ست اندر کتابخانه به فرّ و دولت شاهنشہ مظفّر^{۱۱}

خاقانی شروانی هم در چند جا قصایدی بر بدیبه سروده و بدان اشارت نموده که به دو مورد آن اکتفا می‌کنیم:

این شعر بر بدیبه ز من یادگار دار کز نوعروس با زر و زیور نکوتر است^{۱۲}
بر بدیبه راندم این منظوم و بستردم قلم هیچ خاطر وقت انشا برنتابد بیش ازین^{۱۳}

باز در همین مقاله «بیت‌الغزل در شعر حافظ» نوشته‌اند: «حالا می‌خواهیم ببینیم که آیا می‌توان [کذا] بیت‌الغزل‌های چند شعر حافظ را بیابیم؟ درغزل: دل میرود ز دستم صاحب‌دلان خدا را / دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا؛ «تردید ندارم» که اول بیت: آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا؛ به ذهن حافظ رسیده و بعد بیت‌های بعدی را گفته است» (ص ۳۷).

معلوم نیست استاد خزمشاهی بر چه مبنایی فرموده‌اند «تردید ندارم»؛ اما به قول ظریفی: «تردید ندارم» که اگر به فرض محال، امروز حافظ پس از هفتصد سال زنده شود و از او بپرسیم کدام بیت این غزل، نخست به ذهنش رسیده است، پاسخ او چیزی در این حدود خواهد بود که: تو نمیری یادُم نیس بابا!

- در مقاله «جان من و جان شما»، در باب این تعبیر نوشته‌اند: «تعبیری محاوره‌ای است، و ادبی و از زبان رسمی نیست» (ص ۵۹). در صفحه ۱۹۶ نیز دوباره آن را «محاوره‌ای» قلمداد کرده‌اند، اما در مقاله دیگری از همین کتاب، به درستی، این سخن خویش را نقض کرده و نوشته‌اند:

«... ما نه فرهنگ تاریخی زبان داریم و نه اطلاعات زبان‌شناختی کافی از کاربردهای مفردات و ترکیبات رسمی / معیار، و غیررسمی / عامیانه در عهد حافظ و سعدی و معاصران و کاتبان و شاعران پیش و بعد از آنان. لاجرم سخن ما در این مقاله بر حدس و تقریب به ذهن

۱۱. دیوان مسعود سعد سلمان، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد مهیار، چاپ اول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۰، ص ۳۵۹.

۱۲. دیوان خاقانی شروانی، به کوشش دکتر ضیاء‌الدین سجادی، چاپ ششم، زوار، تهران، بهار ۱۳۷۸، ص ۷۸.

۱۳. همان، ص ۳۴. نیز ر.ک: ص ۱۳۲ و ۴-۸۸۲ (قطعه، ۲۷ بیت) و نیز دیوان استاد جمال‌الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی، به تصحیح وحید دستگردی، چاپ اول، نگاه، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۹۶؛ دیوان حکیم سوزنی سمرقندی، تصحیح دکتر ناصرالدین شاه حسینی، امیر کبیر، مرداد ۱۳۳۸، ص ۲۲۱.

استوار است و اتقان علمی ندارد. ... اینک نمونه‌های «حدسی»...: (ص ۱۹۰).

در مقاله «خاقانی»، که به اثرپذیری حافظ از وی پرداخته‌اند، معتقدند که حافظ در سرودن بیت:

می خور که صد گناه ز اغیار در حجاب بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند

تحت تأثیر این مصرع خاقانی بوده است: می خوری به کز ریا طاعت کنی.

اینک جا دارد از جناب خرمشاهی، که قضا را مصحح کلیات سعدی نیز هستند، پرسیم آیا بیت حافظ (می خور که صد گناه ...) تحت تأثیر این بیت سعدی نبوده است؟:

هفتاد زلفت از نظر خلق در حجاب بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنیم^{۱۴}

. در همین مقاله، شعرهای «دارم از زلف سیاهش گله چندان که مپرس»؛ «دیدنی که یار جز سر جور و ستم نداشت»؛ «بیا کین [کاین] داوری‌ها را به پیش داور اندازیم» و «چون شوم خاک رهش دامن بیفشاند ز من» را که سروده حافظ است، تحت تأثیر ابیات و مصراع‌هایی از خاقانی دانسته‌اند.

در اصل این مطلب شاید ایرادی نباشد، اما باید دانست که همه این موارد را شادروان سید ابوالقاسم انجوی شیرازی در حافظی که به سال ۱۳۴۵ خورشیدی چاپ کرده بود و مکرز نیز تجدید طبع یافته، بازنموده است!^{۱۵} اما گویا این کار از نظر استاد خرمشاهی بی‌اشکال نیست و هست! چون در جای دیگری از همین کتاب نوشته‌اند: «... دیدم که استاد ندوشن بعد از ۱۱ سال که از چاپ ذهن و زبان حافظ می‌گذرد، در کتابشان ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ همین [باده‌ستایی] را مطرح کرده‌اند، ولی نگفته‌اند که منبعش کجاست. اشکال هم ندارد. ما هم از دیگران می‌گیریم و به دیگری می‌دهیم» (ص ۲۳۰).

- باز در همین مقاله (ص ۱۲۶) برآنند که حافظ در سرودن مصراع «هزار جان مقدس بسوخت زین غیرت»، این مصراع خاقانی را پیش چشم داشته است: هزار جان مقدس فدای روی تو باد.

- اما باید دانست که تعبیر «هزار جان مقدس / گرامی»، در قدیم تعبیری شایع و رایج بوده و بسیاری از شاعران آن را به کار برده‌اند، از جمله اثیر اومانی گفته:

الحق در آنچه دست و دل شهریار کرد زبید هزار جان مقدس نثار کرد^{۱۶}

۱۴. کلیات سعدی، به کوشش بهاء‌الدین خرمشاهی، انتشارات دوستان، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۹، ص ۷۳۸.
۱۵. دیوان حافظ، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، چاپ هشتم، جاویدان، تهران، ۱۳۷۲. به ترتیب، بنگرید به صفحات ۳۰۴؛ ۱۹۲؛ ۳۳۴ و ۳۷۵.
۱۶. دیوان اثیرالدین اومانی، تحقیق و تصحیح امید سروری - عباس بگ‌جانی، چاپ اول، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۰، ص ۲۰۰.

و عبدالواسع جبلی گوید:

چو از بقای تو جان خلائق آسوده ست هزار جان گرامی فدای جان تو باد^{۱۷}

و تمام مصراع دوم بیت بالا را امیرحسن دهلوی نیز به کار برده:

گرت روم به فدا، عمر دوستان تو باد هزار جان گرامی فدای جان تو باد^{۱۸}

و این بیت، هم از امیر حسن دهلوی:

هزار جان گرامی فدای جانش باد که زنده از کرم اوست هر که جان دارد^{۱۹}

و شواهد فراوان دیگر، که برای پرهیز از اطالۀ کلام، از یادکردشان چشم می‌پوشیم.

- و باز در همین مقاله «خاقانی» (ص ۱۲۷) معتقدند که حافظ، مصراع «... و آن دم که بی تو باشم یک لحظه هست سالی» را تحت تأثیر این مصراع خاقانی سروده است: گفتا که بی جمالت روزی بود چو سالی.

در این باب، ذکر دو نکته را لازم می‌دانیم:

نخست این که شادروان انجوی شیرازی، در همان دیوان حافظ چاپ سال ۱۳۴۵ و چاپ‌های بعدی، به وجود شباهت میان مطلع این غزل حافظ و خاقانی اشاره نموده است.^{۲۰} دود دیگر: اگر در این جا مشابهت فقط میان یک «مصراع» خاقانی و حافظ است، در غزلیات سعدی بیتی هست که هر دو مصراعش با هر دو مصراع حافظ همانند است؛ حافظ گوید:

آن دم که با تو باشم، یک سال هست روزی و آن دم که بی تو باشم، یک لحظه هست سالی

و سعدی گفته است:

سال وصال با او یک روز بود گویی و اکنون در انتظارش روزی به قدر سالی^{۲۱}

پس اگر بیت حافظ را با این مایه مشابهت که نشان دادیم، تحت تأثیر سعدی (و نه خاقانی) بدانیم،

۱۷. دیوان عبدالواسع جبلی، به اهتمام و تصحیح و تعلیق ذبیح‌الله صفا، چاپ چهارم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۰۴.
۱۸. دیوان حسن دهلوی، به اهتمام سید احمد بهشتی شیرازی - حمیدرضا قلیچ‌خانی، چاپ اول، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۹۹ (چاپی است ناتندرست که از ناچاری، بدان ارجاع دادم. ر.ک: فرزاد ضیایی حبیب‌آبادی، انتقاد بر یک تصحیح شایسته و انتقادی، مزدک‌نامه ۳، چاپ اول، ناشر: پروین استخری، ۱۳۸۸، ص ۳۸۳-۳۵۴).

۱۹. همان، ص ۴۵۳.

۲۰. دیوان حافظ، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، همان، ص ۴۰۸.

۲۱. کلیات سعدی، همان، ص ۵۷۹.

شاید بی‌راه نباشد. ضمناً همام تبریزی هم بیتی دارد که با شعر حافظ، بی‌ربطی نیست:

یک روز در فراقت صد سال می‌نماید زین جا قیاس می‌کن با خود حساب سالی^{۲۲}

اما در این جا نیز، مانند شعر خاقانی، مشابهت با سخن حافظ فقط در یک مصراع است.

- در مقاله «درد کردن سخن / درد سخن کردن» نوشته‌اند:

«از دگرسانی - دگرخوانی‌های نویافته که دو تن از حافظ‌پژوهان معاصر: هاشم جاوید و بهاء‌الدین خرمشاهی در تصحیح و قرائت‌گزینی مشترک خود در ذیل این بیت:

کشته غمزه تو شد حافظ ناشنیده پند تیغ سزاست هر که را درد سخن نمی‌کند

چنین آورده‌اند: بر خلاف نظر استاد سایه که «درد سخن نمی‌کند» خوانده‌اند، به نظر ما «درد سخن نمی‌کند» درست است. یعنی سخن درد نمی‌کند. یعنی درد کردن سخن داریم، نه درد کردن... [ظ: ص: درد... کردن] اکنون باید افزود که این گونه دشواری‌ها در شعر حافظ و در واقع شعر قدیم و حتی جدید زبان فارسی بسیار است [...]. حافظ در جای دیگر آورده است: چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو... که اغلب خوانندگان و اهل ادب، امروزه چشم آسایش (به کسر / کسره یا اضافه میم در «چشم») می‌خوانند. حال آن که چشم آسایش که دارد (هم) درست است یا حتی درست‌تر است. ما «چشم آسایش» نداریم بلکه «آسایش چشم» داریم. و فعل جمله چشم داشتن است. تا باز چه اندیشه کند رای صواب» (ص ۱۴۹).

در اصل مطلب، یعنی این که خوانش درست تعبیر مزبور، «درد، سخن نمی‌کند» است، بحثی نیست، چنان که دو شاهد زیر، مؤید همین قراءت است:

«هر که را سخن درد نکند، مرد نیست!»^{۲۳}؛ و:

آخر چه دلی بُود که آن خون نشود دردش نکند این سخن پردردم

و از این دو شاهد «می‌توان اطمینان حاصل کرد که در شعر حافظ هم قرائت درست «درد سخن» است نه «درد سخن» [...]. و بدین گونه معلوم می‌شود که فعل «سخن درد کردن» به معنی بدر آوردن، تعبیری رایج و قدیمی بوده است»^{۲۴}.

۲۲. دیوان همام تبریزی، تحیح دکتر رشید عبوضی، چاپ اول، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۹۴، ص ۱۵۵.

۲۳. نزهة المجالس، جمال خلیل شروانی، به تصحیح و تحقیق دکتر محمدمامین ریاحی، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۵، ص ۷۱۰.

۲۴. مختارنامه، فریدالدین عطار نیشابوری، تصحیح دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، «چاپ دوم» (با تجدید نظر و اضافات)، ۱۳۷۵، ص ۴۱۶. این مدخل (درد کردن سخن کسی را) در چاپ اول مختارنامه مصحح دکتر شفیعی کدکنی به سال ۱۳۵۸

اما در باب این مقاله جناب خرمشاهی، سخن این است که اولاً:

«نویافته» قلمداد کردن این قراءت (درد، سخن نمی‌کند) و نسبت دادن آن به خویش و آقای هاشم جاوید از عجایب است! زیرا چنان که در سطور پیشین دیدیم، این تعبیر، نخست بار توسط شادروان دکتر محمدامین ریاحی، اعلیٰ الله مقامه، در تعلیقات کتاب «نزهة المجالس» توضیح داده شده. تاریخ مقدمه چاپ اول این کتاب ۱۶ دی ماه ۱۳۶۲ است. ضمناً همه حافظ پژوهان و نیز شماری از «ناحافظ پژوهان» می‌دانند که آن استاد فقید، سپس تر نیز در کتاب ارجمند «گلگشت در شعر و اندیشه حافظ»، ذیل عنوان «درد کردن سخن» به شرح و بسط این مطلب پرداخته‌اند.^{۲۵} تاریخ مقدمه چاپ اول این کتاب، ۱۴ آذر ۱۳۶۷ است. استاد شفیع کدکنی هم مطلبی را که ما در سطور قبل، از ایشان نقل کردیم، در چاپ دوم مختارنامه (۱۳۷۵) آورده‌اند، در حالی که دیوان حافظ چاپ آقایان خرمشاهی و جاوید نخست بار در ۱۳۷۸ عرضه شده است.

دو دیگر: به شواهدی که دکتر شفیع کدکنیو روانشاد ریاحی آورده‌اند، این ابیات را نیز، برای ملاحظه صورت‌های گونه‌گون این تعبیر در کلام دیگر شاعران، می‌توان افزود:

در بوسه لبست گزیده‌ام دردت کرد	درمان دلم تویی، که دردت چینم ^{۲۶}
عالم است او به هرچه کرد و کند	تو ندانی، بدانت درد کند ^{۲۷}
پندگویا! تو را چه درد کنند [صح: کند]	زخم بیکان به سینه دگری ^{۲۸}
مشغول تو را گر بگذارند به دوزخ	با یاد تو دردش نکند هیچ عذابی ^{۲۹}
دیوانه کوی خوب رویان	دردش نکند جفای بواب ^{۳۰}
به هر طریق که خواهی ملامتم می‌کن	که زخم تیر ملامت نمی‌کند دردم ^{۳۱}
ترک هم صحبتی اهل هوس، مرد کند	من ندانم چه بگویم که تو را درد کند ^{۳۲}

نیامده و از اضافات چاپ دوم است.

۲۵. گلگشت در شعر و اندیشه حافظ، دکتر محمدامین ریاحی، انتشارات علمی، چاپ دوم، تهران، بهار ۱۳۷۴، ص ۹-۱۲۶.

۲۶. دیوان خاقانی، همان، ص ۷۲۹.

۲۷. حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة، سنایی غزنوی، چاپ پنجم، دانشگاه تهران، تابستان ۱۳۷۷، ص ۸۳.

۲۸. دیوان امیرخسرو دهلوی، تصحیح اقبال صلاح‌الدین، با مقدمه و اشرف محمد روشن، چاپ دوم، نگاه، تهران، ۱۳۸۷، ص ۸۷۹ (چاپی است مغلوط که به ناچار بدان ارجاع دادم).

۲۹. کلیات سعدی، همان، ص ۵۵۰.

۳۰. همان، ص ۳۶۹.

۳۱. دیوان جلال طبیب شیرازی، تصحیح نصرالله پورجوادی، چاپ اول، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۸۹، ص ۲۰۱.

۳۲. ظهوری تشریحی، نقل از: آشکده آذر، تصحیح سید حسن سادات ناصری، امیرکبیر، تهران، ۱۳۳۶، ج ۱، ص ۲۶۸.

و بالاخره آنچه نیز در باب شیوه خوانش مصراع «چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو» مرقوم فرموده‌اند (ر.ک: سطور پیشین)، از ایشان که از کودکی باز، با حافظ انس داشته‌اند، سخت بعید و حیرت‌افزاست! چه، می‌دانیم که در جمله‌هایی که فعل مرکب (دو جزئی) دارند، گاه، مفعول جمله در میان دو جزء فعل قرار می‌گیرد و بالتبع، خوانش عبارت تحت الشعاع این وضعیت نحوی واقع می‌گردد. اگر جز این باشد، بدین معناست که استاد خزمشاهی، این مصراع‌های حافظ را نیز این گونه (به سکون میم در واژه چشم) می‌خوانند:

ما ز یاران چشم، یاری داشتیم!؛ چشم، انعام مدارید ز انعامی چند!؛ هم چنان چشم، گشاد از کرمش می‌دارم!؛ چشم، سرتی عجب از بی‌خبران می‌داری!

در این مثال‌ها و نظایر بسیار آن، «چشم» به معنی «توقع، انتظار، امید و آرزو» است (لغتنامه دهخدا، ذیل «چشم»). پس اگر در این فعل دوجزئی، به جای «چشم»، مترادف آن یعنی «آرزو» را، که به مصوت بلند ختم می‌شود، قرار دهیم، مسأله روشن‌تر خواهد گشت و خواهیم دید که «آرزو» باید با کسره خوانده شود: چشم / آرزوی سلامت داشتن (= سلامت (را) چشم / آرزو داشتن)؛ چشم / آرزوی انعام داشتن (= انعام (را) چشم / آرزو داشتن)؛ چشم / آرزوی سفر داشتن (= سفر (را) چشم / آرزو داشتن) ... و بالاخره: چشم / آرزوی آسایش که دارد از سپهر تیزرو.

در مقاله «سخن‌شناسی»، در باب مصراع «بنت العنب که صوفی ام‌الخبائش خواند» و این که در بعضی نسخه‌ها به جای «بنت العنب»، «آن تلخوش» آمده، نوشته‌اند:

«بنت العنب یعنی دختر رز = می / باده، و چون چندین نسخه قدیم و اصیل و عمدتاً قرن نهمی، آن را در بر دارد، نمی‌توان آن را - که فصیح است و بین بنت در بنت العنب و ام در ام‌الخبائش مراعات نظیر زیبایی برقرار است - دستبرد نسخه‌نویسان دانست. اما از آن جا که طبع دیرپسند و نیک‌پسندی دارد، این سخن نظامی آویزه‌گوش اوست که:

هرچه در این‌پرده نشانت دهند گر نستانی به از آنت دهند

پس از سرودن و نوشتن این بیت و تأمل و بازخوانی آن، به این نتیجه می‌رسد که «ام‌الخبائش» را که حدیث است (الخمیر ام‌الخبائش) نمی‌توان تغییر داد، یعنی می‌توان اما بهتر است حفظ شود؛ ولی وقتی به بنت العنب می‌اندیشد، ذهن وقاد و طبع نقادش که شیفته و شیدای نوجویی و نوگویی است، ناگهان آن تلخوش را می‌سازد [تلخوش] (ص ۱۶۱).

چنان که می‌دانیم، این بحث را سالها پیش، دکتر شفیع کدکنی در کتاب موسیقی شعر درانداخته، و نوشته‌اند:

«شک نیست که هر دو صورت این ضبط [بِنْتُ الْعَنْبِ / آن تلخوش]، نتیجه خلاقیت و تصرفات هنری خواجه است، یکی از آن مرحله یا مراحل پیشین شاعری او و دیگری متعلق به دوران کمال هنری وی [...] اگر بخواهیم یک تن از شاعران بزرگ فارسی را در نظر بگیریم که نصیحت حکیم نظامی را بیش از هر کس دیگر، به کار بسته باشد، از خواجه شیراز هیچ کس را مناسب تر نخواهیم یافت که به این بیت نظامی عمل کرده است:

آنچه در این پرده نشانت دهند گر نپسندی به از آنت دهند

بی گمان این دیرپسندی و پرداخت غزلها، که در طول زمان انجام گرفته است، در همه جوانب خلاقیت شعری او، آثار خود را به جای گذاشته است [...]»^{۳۳}.

قطع نظر از یکسانی محتوای مطلب، تکرار ترکیب «دیرپسند» و بیت نظامی (آنچه / هرچه در این پرده نشانت دهند...) نیز در نوشته استاد خزمشاهی، جای تردید باقی نمی نهد که ایشان این مطلب را از کتاب «موسیقی شعر» دکتر شفیع کدکنی گرفته و به بیان خویش بازنویسی کرده اند، اما فراموش نموده اند آن را به «موسیقی شعر» ارجاع دهند.

. در مقاله «سکته در شعر حافظ»، در باب این بیت:

دوش بر ییاد حریفان به خرابات شدم خَم می دیدم خون در دل و پا در گل بود

آورده اند: «سکته مجاز این بیت در مصراع دوم و بر کلمه «دیدم» عارض شده است. [...] سایه یا کاتبان بعضی از نسخه های مبنا و منبع او برای رفع سکنه چاره اندیشی کرده اند و «دیدم» را به صورت «دیدم و» آورده اند. این «واو» افزوده، مانند «واو» حالیه عربی است، و سکنه را بی آن که ضرورت داشته باشد برطرف می سازد، و در عین حال چندان از نظر معنا شناختی و دستورزبانی نادرست و حشو نیست. این اصلاح و تصحیح غیرلازم، بعضی از ادیبان و ادب پژوهان را به این فکر انداخته است که در حافظ یا شاید شعر پیش [کذا فی الاصل] «دیدم و» داریم. گفتنی است که حافظ یک بار دیگر «دیدم» را همراه با «و» به کار برده است:

دیدم و آن چشم دل سیه که تو داری جانب هیچ آشنا نگاه ندارد» (ص ۱۶۷)

در باره این کاربرد (دیدم و...) اکنون یادداشت هایم پراکنده است. باید وقتی دیگر بدان اختصاص دهم و آن یادداشت ها را به سامانی رسانم؛ اگر خدا خواهد. اما به نقد، یکی دو نکته را به عرض می رسانم:

نخست این که در مصراع دوم بیت مورد بحث (دوش بر یاد حریفان...)، نهادن تشدید بر روی میم واژه «خُم» ضرورت وزنی ندارد و اگر «خُم» را بدون تشدید نیز بخوانیم، وزن شعر (فَعِلَاتن فَعِلَاتن فَعِلَاتن فَع لُن) کاملاً درست خواهد بود.

دوم: در باب این که فرموده‌اند: «حافظ یک بار دیگر «دیدم» را هم‌ره با «و» به کار برده است: دیدم و آن چشم دل‌سیه که تو داری [...]»؛ باید گفت که دو بار دیگر به کار برده و بار دوم در این بیت است:

دفتر دانش ما جمله بشوید به می / که فلک دیدم و^{۳۴} در قصد دل دانا بود

در مقاله «شاهد»، در باب این که این واژه در شعر فارسی بویژه اشعار حافظ، بر دختر / زن دلالت دارد یا بر پسران، مطالبی آورده‌اند؛ از جمله:

«... چنین نیست که در شعر فارسی تا عصر حافظ و در شعر خود او همواره پسر جوان باشد. یک دلیل روشن این است که اغلب شعرای غزلسرای ما و سعدی و حافظ بارها کلمه «معشوقه» - که مؤنث معشوق است - به کار برده‌اند» (ص ۱۷۵).

باید دانست که در ادب فارسی، «معشوقه» در بسیاری موارد، مؤنث نیست، و این را فرهنگ معین و لغتنامه دهخدا نیز گفته‌اند. در فرهنگ معین، ذیل «معشوقه»، آمده است: «۱- مؤنث معشوق...؛ زنی که مورد عشق مردی واقع شده. ۲- (مبالغه) مرد محبوب، معشوق: «ناگاه چشم زن بر پای او [= شوهرش] افتاد، دانست که بلا آمد، معشوقه را [یعنی مرد محبوبش را] گفت: آواز بلند کن [و پیرس که مرا دوستر داری یا شوی را؟]» (کلیله، مصحح مینوی، ۲۱۹). ضح. - معشوقه... اینجا مردی که زن، عاشق اوست... معلوم می‌شود که «ها» [یعنی حرف «ه»] در آخر کلمه علامت تأنیث نیست، و شاید علامت مبالغه باشد. در معارف بهاء ولد (جزو چهارم ص ۹۹ چاپ فروزانفر) آمده است: «تاج زید گفت: من معشوقه‌ام. گفتم معشوقه را رنج نباشد و رخساره زرد نباشد... چو همواره عاشق بر مراد معشوقه کاری کند». از این قبیل است: نادره و نیز مسکته در شعر مختاری (دیوان، چاپ همایی، ص ۵۵۰) (مینوی، کلیله، ۲۱۹ ح) «(پایان توضیحات فرهنگ معین).

لغتنامه دهخدا نیز پس از ذکر معنای اول (= معشوق مؤنث) نوشته است:

«ه» در آخر لفظ معشوقه نظر بر قاعده عربیه نشانه تأنیث است لیکن به قانون فارسیان علامت تأنیث نیست و حرفی است که در اواخر اکثر الفاظ زیاده کنند و مزید علیه معشوق است مثل عیّاره و رقیبه مزید علیه عیّار و رقیب» (از آندراج) (از غیاث). مرد محبوب، معشوق: و اگر معشوقه تو فریشته مقرب

۳۴. برابر است با ۲۴ نسخه از ۳۳ نسخه (۳۴ ضبط) مستند چاپ مرحوم نیساری (دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ، دکتر سلیم نیساری، چاپ اول، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۶۹۸).

است که به هیچ وقت از ملامت خلقان رسته نباشی و مردم همیشه در مساوی تو باشند و در نکوهش معشوق تو (قابوسنامه چ نفیسی ص ۵۶) [...] «لغتنامه دهخدا، ذیل «معشوقه»»^{۳۵}.

در مقاله «طفل یکشبه / طفل یکشبه»، که در باره نحوه خواندن این بیت حافظ است:

طی مکان ببین و زمان در سلوک شعر کاین طفل یکشبه ره یکساله می رود

نوشته‌اند: «یکی از دگرسانی‌ها و دگرخوانی‌های مهم در شعر حافظ. خوانش معروف اما نادرست (که شرحش می‌آید): طفل یکشبه است یعنی با کسره لام یا اضافه طفل به یکشبه که یکشبه صفت برای طفل می‌شود [...] قرائت جدید که بهاء الدین خرمشاهی در کتاب ذهن و زبان حافظ و سپس حافظ‌نامه با جزم یا سکون لام آورده طرفداران بسیاری پیدا کرده است [...] نگارنده این سطور [یعنی استاد خرمشاهی] نیز طرفدار جدی این خوانش / قرائت است که بخوانیم: طفل، یکشبه [...] دلیل اول: در قرائت قدیم (با سکون / جزم لام) [صحیح: با کسر لام] «یکشبه» صفت برای «طفل» می‌شود، و نه قید برای رفتن. لذا گفته و معلوم نمی‌شود که «طفل یکشبه» راه یک‌ساله را در چه مدتی طی می‌کند؟ اگر بگویند در یک شب (که مندرج در «یکشبه» هست) پذیرفته نیست؛ زیرا «یکشبه» به صورت صفت برای «طفل» خرج شده یعنی به کار رفته و دیگر نمی‌تواند قید برای زمان رفتن و کلمه «می‌رود» باشد. دلیل دوم: از قدیم الایام تا امروز عبارت راه یک / صد ساله را یکشبه [= یک شب] طی کردن، یعنی تحوّل یا ترقی سریع، معمول و درست و رایج است. پس نهایتاً بر وفق این دلیل، معادله باید دو طرف داشته باشد. یعنی راه یک سال یا صد سال [یک / صد ساله]. طی کردن در یک شب [= یکشبه]. این قرائت را لاجرم باید با علام [صح: علامت] سکون / جزم روی لام، یا آوردن ویرگول پس از طفل نشان داد و متمایز کرد. گفتنی است که نگارنده این مقاله [یعنی استاد خرمشاهی] در مجلس بحث و گفتگویی که با استادان محمد رضا شفیعی کدکنی (استاد ممتاز دانشگاه تهران) و هوشنگ ابتهاج (ه. الف. سایه، مصحح دیوان حافظ) داشت دلایل (همین دو دلیل) را برای عزیزان مطرح کرد. جناب شفیعی گفتند این دو دلیل درست است. لذا از این پس طبق قرائت جدید [یعنی قراءت استاد خرمشاهی: طفل، یکشبه] می‌خوانند. جناب ابتهاج گفتند دلایل خرمشاهی درست است، اما همچنان بر وفق قرائت قدیم [یعنی: طفل یکشبه] خواهند خواند. خرمشاهی این قرائت و دو دلیل را در تصحیح با قرائت گزینی انتقادی که با صاحب نظر دیگر جناب هاشم جاوید [...] منتشر کرده، مطرح کرده و ایشان هم جانب قرائت جدید [= طفل، یکشبه] را گرفته است» (ص ۷ - ۱۸۶).

۳۵. البته از این شاهی که لغتنامه دهخدا از قابوسنامه نقل کرده، معلوم نمی‌شود که «معشوقه» مؤنث است یا مذکر (از افادات آقای دکتر سید محمد رضا ابن الرسول). نگارنده این حروف، قبل و بعد عبارت را نیز در قابوسنامه دید. حق با جناب دکتر ابن الرسول است. اما گمان می‌رود، مقصود نویسنده این مدخل در لغتنامه دهخدا از استشهاد به این عبارت قابوسنامه، این بوده که نشان دهد «معشوقه» و «معشوق» به جای هم به کار می‌رود، والله اعلم.

اکنون چند نکته را در باب این مقاله، که تقریباً همه آن را نقل کردیم، مطرح می‌کنیم:

نخست: در همان ابتدای مقاله، قراءتِ «طفل یک‌شبه» (به صورتِ موصوف و صفت) را «نادرست» قلمداد کرده‌اند؛ در حالی که در صفحه ۲۹ همین کتاب «می باقی»، آن را «ایهام» تلقی فرموده‌اند؛ و این تناقضی آشکار است. اگر واژه یا قرائتی، «نادرست» باشد، دیگر موضوع «ایهام» درباره آن، منتفی است.

دوم: در باب این که فرموده‌اند قراءت ایشان (طفل، یک‌شبه) «طرفداران بسیاری پیدا کرده»؛ قطع نظر از لحن روزنامه‌گی آن، باید گفت: هر موضوعی که طرفداران بسیاری پیدا کند، لزوماً درست نیست.

سوم: در خصوص «دلیل اول» که فرموده‌اند (در قراءتِ «طفل یک‌شبه»): «یک‌شبه» به صورت صفت برای «طفل» خرج شده یعنی به کار رفته و دیگر نمی‌تواند قید برای زمان رفتن و کلمه «می‌رود» باشد؛ ناگزیریم اندکی بسط مقال دهیم:

حافظ در مصراع نخست این بیت، با استعجاب به دو موضوع اشاره می‌کند که عبارت است از «طیّ زمان» و «طیّ مکان» و می‌خواهد بگوید که «طفل شعرش» در زمانی بسیار اندک، راهی بس دراز را پیموده است! بنابراین در مقابلِ «طیّ زمان»، قید «یک‌شبه» و در مقابلِ «طیّ مکان»، قید «یک‌ساله» را در مصراع دوم تمهید کرده است. تا این جا، مطابق است با نظر استاد خزمشاهی و قراءت ایشان (طفل، یک‌شبه)؛ اما آنچه راقم این حروف می‌گوید این است که:

چنان که می‌دانیم، در شعر حافظ، لفظ و معنا «عنان بر عنان» می‌روند و خواجه در کار خویش جانب لفظ را نیز، همچون اقلیم معنا، به کمال رسانده است. در بیت مورد بحث نیز اگر بگوییم: این «طفل یک‌شبه» «رو یک‌ساله» می‌رود، آشکار است که طفل یک‌شبه، این راه دراز را در همان یک شبی که از عمرش گذشته، پیموده است و ایرادی بر این قول مترتب نخواهد بود. خواجه در این جا دست به نوعی «حذف و ایجاز» زده و به جای این که بگوید: این طفل یک‌شبه (که نماد حوادث و تازگی است)، «یک‌شبه» ره یک‌ساله می‌رود، «یک‌شبه» ی روم را، که بی هیچ تکلفی از «یک‌شبه» ی نخستین استنباط می‌گردد، حذف نموده است. از این رهگذر، حافظ توانسته است بدون آن که آسیبی به «معنا» ی بیت وارد آید، میان «طفل یک‌شبه» و «رو یک‌ساله» نیز موازنه‌ای لفظی برقرار نماید؛ و این، صنعتی است که حتی شاعران درجه دو و سه نیز، خلاف طرفداران پرشمار قراءتِ «طفل، یک‌شبه»، از آن غافل نبوده‌اند.

چهارم: حالا به این بیت خاقانی توجه فرمایید:

«حکم صدساله» توان دیدن ز یک تقویم او
«طفل یک‌روزه» مجسطی گیرد از تعلیم او^{۳۶}

در این که در مصراع دوم این بیت، «**طفل یک روزه**» (به قرینه «**حکم صدساله**» در مصراع نخست) به صورت موصوف و صفت است، تردیدی نیست و این، همان موازنه‌ای است که دیدیم حافظ هم میان «**طفل یک شبه**» و «**ره یک ساله**» برقرار کرده است. اکنون اگر بپرسند: «**طفل یک روزه**، در چه مدتی کتاب **عظیم مجسطی** یا **علم مجسطی** را فرامی‌گیرد؟» پاسخ بنده و جناب **خُرّمشاهی** چه خواهد بود؟ بنده خواهیم گفت: در همان یک روزی که از عمرش گذشته. اما استاد **خُرّمشاهی** را نمی‌دانم. آیا در این جا نیز چنین خواهند خواند: **طفل**، **یک روزه مجسطی** گیرد... (؟)

پنجم و سرانجام: در باب این که نوشته‌اند:

«از قدیم الایام تا امروز عبارت راه یک / صد ساله را یکشبه [= یک شب] طی کردن، یعنی تحوّل یا ترقّی سریع، معمول و درست و رایج است»؛

اولاً به قول معروف، اثبات شیء، نفی ماعدا نمی‌کند و این‌ها، دو مقولهٔ جداگانه است که هر یک در جای خویش کاربرد دارد و هر کدام در موضع خود، درست است. ثانیاً می‌دانیم که جمله‌ها و عبارات و اشعاری که **حُکم مَثَل** و حکمت و کنایه پیدا می‌کنند، به مرور دهور و بر اثر عوامل زبان‌شناختی، جامعه‌شناختی، ایدئولوژیک و ...، اغلب از صورت اصلی خویش دور می‌شوند و دستخوش انواع تغییرات لفظی و معنوی می‌گردند، چنان که فی‌المثل مولانا گوید:

از هزاران، اندکی **زین صوفیند** **باقیان** در دولت او می‌زیند^{۳۷}

اما عاّمهٔ مردم این بیت را بدین شکل درآورده‌اند و می‌خوانند:

از **هزاران تن یکیشان** صوفیند در دولت او می‌زیند

نیز این بیت مشهور سعدی که بویژه این روزها بسیار از زبان مردم شنیده می‌شود:

«**عبادت**» بجز خدمت خلق نیست به تسبیح و سجاده و دلق نیست

که در اصل کلام سعدی چنین بوده: «**طریقت**» بجز خدمت خلق نیست...^{۳۸}

باری، اگر در باب «**طفل یک شبه**»، سخن دراز کشیدیم، به جهت اهمیت این مبحث بود، خصوصاً که در کلاس‌های حافظ بسیار مطرح می‌گردد.

در مقالهٔ «**ظهِیر فاریابی**»، به مواردی از شباهت‌های میان شعر **ظهِیر** و حافظ اشاره نموده‌اند، از

۳۷. مثنوی معنوی، جلال‌الدین رومی، تصحیح و ترجمهٔ رینولد. ا. نیکلسون، چاپ اول، سعادت، تهران، ۱۳۸۱، دفتر ۲، ص ۵۸ (یا بیت ۵۳۴).

۳۸. بوستان، سعدی، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ پنجم، خوارزمی، تهران، دی ماه ۱۳۷۵، ص ۵۵.

جمله در صفحه ۱۸۹ آورده اند: "ظہیر گوید:

مرا امید وصال تو زنده می دارد
وگر نه بی تو نه عینم بماند نه اترم

حافظ گوید:

«مرا امید وصال تو زنده می دارد»
وگر نه هر دم از هجر توست بیم هلاک"

در این که حافظ این مصراع را از ظہیر گرفته، بحثی نیست؛ اما این مطلب را نیز، مانند مواردی که در باب مقاله خاقانی (در همین کتاب می باقی) نشان دادیم، مرحوم انجوی شیرازی در همان حافظ چاپ ۱۳۴۵ و چاپهای بعد از آن آورده است!^{۳۹}

مقاله دیگر، «فضول نفس» نام دارد که با همکاری آقای دکتر علی رواقی تهیه شده؛ اما من گمان نمی برم که دکتر رواقی، صورت مکتوب و نهایی این مقاله را پیش از چاپ دیده باشند، زیرا این مقاله، بسیار مغشوش است. در آغاز این بحث آمده است: «هم شاملو و هم نگارنده [یعنی آقای خرمشاهی] این ترکیب را فضول نفس (به سکون لام) خوانده اند» (ص ۱۹۸). در حالی که در پایان مقاله نوشته اند: «خوانش خرمشاهی «فضول نفس» یعنی نفس فضول است» (ص ۱۹۹). در باب خوانش دکتر رواقی ابتدا نوشته اند: «اما به گمان من [علی رواقی] چنین نیست و حافظ می خواهد بگوید آدم پرحرف و یاهوگو و سخن باف که همان فضول نفس است، یعنی چیزی مانند متکلم و واعظ...» (ص ۱۹۹). اما چند سطر پایین تر نوشته اند: «... آقای رواقی هم... آن را به صورت فضول نفس یا نفس فضول آورده اند. گویی به جای حل مسأله، فقط طرح مسأله کردیم» (همان).

چنان که دیدیم، صدر و ذیل این مقاله با هم تناقض دارد و معلوم نیست که خوانش هر کدام از استادان (خرمشاهی و رواقی) چگونه است. لاجرم برای دست یافتن به خوانش دکتر رواقی، به اصل مقاله ایشان مراجعه نمودیم و دیدیم ترکیب مورد بحث را «فضول نفس» (بر وزن دروغ بند) خوانده اند و سه شاهد نیز از کتاب مناقب العارفین آورده اند که هیچ یک را نمی توان «فضول نفس» (به کسر لام) خواند. آن سه شاهد از این قرار است:

۱. «حضرت خداوندگار پادشاه بی نظیر است و مثل او سلطانی نپندارم، اما مریدانش بغایت مردم بدند و فضول نفس» (مناقب العارفین، ج ۱، ص ۱۲۹).

۲. «و او مردی بود متمول و فضول نفس و بالطبع دون الطوع» (مناقب، ص ۸۳۵).

۳. «... دانشمندی بزرگ سمرقندی نورالدین نام، بنوی مرید حضرت چلبی شده بود... اما مردی بود

فضول نفس و گستاخ رو [...]» (همان کتاب، ج ۲، ص ۹۵۰).

جز این، در لغتنامه دهخدا (ذیل فضول) نوشته: «[...] ترکیبات: فضول آقا، فضول آوردن، فضول باشی، فضول خرج، فضول گفتن، فضول گو، «فضول نفس»، فضولی». و در مدخل «فضول نفس» (به سکون لام) نوشته: «کنایت از ناصح و واعظ (غیاث)». گفتنی است که لغتنامه دهخدا برای این معنی، شاهدی نیاورده است.

اینک چند نکته در باب «فضولِ نفس» (به کسر لام):

۱. در دو نوبت تماس تلفنی که با جناب دکتر رواقی داشتم، فرمودند اکنون به فیش‌ها و یادداشت‌هایم دسترس ندارم تا ببینم «فضولِ نفس» در آن میان هست یا نه.

۲. از دوست گرامیم دکتر مهدی رحیم‌پور درخواستم تا ترکیب مزبور را (یک بار با نیم فاصله و بار دیگر با فاصله تمام) تا پایان قرن ۹ق در پیکره زبان فارسی جستجو فرماید. خواهش مرا اجابت فرمود، اما از «فضولِ نفس» (به کسر لام) خبری نبود.

۳. در این حدودی که من خود جستجو کرده‌ام، و البته استقرای تام نیست، این دو مورد را یافته‌ام:
ترک افضل بهر مفضول از «فضولِ نفس» دان
در طریق حق مکن جز نور عصمت پیشوا

(لغتنامه دهخدا، ذیل «مفضول»)

«توگل [...] وحشتهای شبهات هوایی و نفسانی بردارد تا زحمت هوا و وحشتِ فضولِ نفس از سیبیل سایلان دور گرداند [...]»^{۴۱}.

اما در بیتهی که از لغتنامه دهخدا نقل کردیم، «فضولِ نفس» را علاوه بر «نفسِ فضول» به معنای «فضولی کردنِ نفس» هم می‌توان گرفت. در باب عبارت نقل شده از حدیقة الحقیقة نیز با تنی چند از فضلا مشورت نمودم. دو قراءت (فضولِ نفس و فضولِ نفس) و سه معنی به دست آمد. بنابراین، به نظر می‌رسد تا روزی که شواهدی متقن برای ترکیب «فضولِ نفس» (به کسر لام) یافته شود، بیت حافظ را باید مانند آقای دکتر رواقی چنین بخوانیم: فضولِ نفس حکایت بسی کند ساقی

در مقاله «مدح‌گریزی و مناعت طبع حافظ» می‌خوانیم:

۴۰. رک: دکتر علی رواقی، شب تاریک و بیم موج و ...، کلک، شماره ۱۸ و ۱۹، شهریور و مهر ۱۳۷۰، ص ۸۱ و ۸۲.
۴۱. حدیقة الحقیقة، قطب‌الدین محمد بن مظهر بن احمد جام نامقی، مقدمه، تصحیح و توضیح دکتر حسن نصیری جامی، چاپ اول، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۹۰، ص ۱۴۶. تمام متن این کتاب را به جستجوی «فضولِ نفس» مرور کردم، اما جز همین یک مورد نیافتم.

مقصود از این معامله بازاریزی است نی جلوه می فروشم و نی عشوه می خرم

«و مرادش این است که او با این مدیحه غلیظ و بالابند دارد بازارگرمی می کند، و مبالغه های او را نباید جدی گرفت. زیرا در عالم واقع. خارج از شعر. نمی خواهد خودنمایی (جلوه فروشی) کند. و در عین حال، از توجه و خوشامد و تحسین و تشویق ممدوح [...] بپره و گمراه نشده است [= نی عشوه می خرم]. گفتنی است که این قصیده مدحیه، بسیار مبالغه آمیز است. لذا نفس لؤامه شاعر بیدار شده و این بیت کم سابقه را در پایان این غزل / قصیده سروده است و به قول خود حافظ: آن کس است اهل بشارت که اشارت داند» (ص ۲۵۶).

یا للعجب! چگونه ممکن است شاعری، هرچند دروغ گو و ریاکار، بعد از ۲۵ بیت که ممدوح را به الفاظ آبدار می ستاید، ناگهان چنین جام لطیف را بر زمین زند و به او بگوید همه آنچه در ابیات پیشین گفتم، بیهوده و دروغ بود، یعنی که من، این همه را برای «تحمیق» تو سروده ام! و کدام شاعر است که جرأت یابد به شاه منصور، که تیمور لنگ از ترس او به خیمه زنان می گریزد و متواری می شود^{۴۲}، چنین جسارتی نماید؟!

جز این، می دانیم که شاه منصور جزو پادشاهان «محبوب» حافظ بوده و خواجه، او را در غزلها^{۴۳} و قطعات نیز با لحنی بسیار صمیمی ستوده است:

شهنشاه مظفر، شجاع مُلک و دین، منصور که جود بی دریغش خنده بر ابر بهاران زد
به یمن دولت منصورشاهی علم شد حافظ اندر نظم اشعار
شاه منصور واقف است که ما روی همت به هرکجا که نهیم،
دشمنان را ز خون کفن سازیم دوستان را قبای فتح دهیم
از مراد شاه منصور ای فلک سر برمتاب تیزی شمشیر بنگر، قوت بازو ببین
بر مسند خسروی بماناد منصور مظفر محمّد

پس با بیت مورد بحث (مقصود از این معامله...) چه باید کرد؟ به گمانم نکته در ضبط بیت است. در بعضی نسخ، از جمله دست نویس مورخ ۸۲۷ق، معروف به نسخه خلخالی^{۴۴}، چنین است: مقصود

۴۲. زندگی شگفت آور تیمور، ترجمه کتاب عجایب المقدور فی اخبار تیمور، ابن عربشاه، ترجمه محمد علی نجاتی، چاپ پنجم، انتشارات علم و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳، ص ۴۳.

۴۳. اندک توجهی به اسلوب و درون مایه شعر مورد بحث (مقصود از این معامله...)، نشان می دهد که بی تردید، «قصیده» است، هرچند در بعضی نسخ، در میان غزلها جای گرفته باشد. این مطلب را مرحوم علامه قزوینی هم فرموده اند (دیوان حافظ، ذیل همین شعر).

۴۴. دیوان حافظ (عکس نسخه ۸۲۷ خلخالی)، به اهتمام شمس الدین خلخالی، چاپ اول، [بی نا]، ۱۳۶۹، ص ۳۱۹.

ازین معامله «بازارتیزیست». همین ضبط به متن برخی چاپ‌ها، از جمله قزوینی. غنی؛^{۴۵} خانلری؛^{۴۶} جلالی نایینی. نورانی وصال؛^{۴۷} عبوضی؛^{۴۸} راه یافته و در برخی از همین چاپ‌ها و چاپ‌های دیگر نیز نگارش آن را «فرهنگستانی» کرده و به صورت «... بازارتیزی است» درآورده‌اند.

در مقابل، بعضی دست‌نویس‌ها، از جمله دست‌نویس مورخ ۸۲۲ق، محفوظ در کتاب‌خانه طوپقاپوسرای استانبول، چنین آورده‌اند: مقصود ازین معامله «بازار تیز نیست». این ضبط در برخی چاپ‌ها، مانند دیوان کهنه حافظ؛^{۴۹} نیساری؛^{۵۰} سایه؛^{۵۱} انجوی؛^{۵۲} در متن آمده و صورت دیگر (بازارتیزیست / بازارتیزی است) به حاشیه رفته است.^{۵۳} به نظر می‌رسد معنای بیت با ضبط «بازار تیز، نیست»، برای کاتبانی مانند کاتب نسخه خلخال (مورخ ۸۲۷ق) مفهوم نبوده است. از این روی، آن را به صورت «بازارتیزیست» (بازارتیزی است) درآورده‌اند یا اساساً ضبط مزبور حاصل غلط‌خوانی آنان بوده. بعدها نیز مصححان و شارحانی که ضبط اخیر را برگزیده‌اند، متوجه اشکال در معنای بیت نشده‌اند. حافظ در این قصیده، بعد از آن که شاه منصور را در ۲۵ بیت جانانه می‌ستاید، برای آن که شاه و حاضران مجلس او گمان نبرند که «مقصود از این معامله بازارتیزی است» (!) می‌گوید:

مقصود از این معامله «بازارتیز، نیست» نی جلوه می‌فروشم و نی عشو می‌خرم

یعنی حصّار بدانند که من در برابر شاه منصور، قصد بازارتیزی (بازارگرمی و خودنمایی) ندارم و اساساً اهل جلوه و عشو نیستم؛ نه می‌خواهم خودنمایی کنم و نه فریب این امور (= بازارتیزی و جلوه‌فروشی) را می‌خورم. به عبارت دیگر، مقصود حافظ تأکید بر این نکته است که من این قصیده را، بی هیچ تکلف و تزویر، و با کمال اخلاص و ارادتی که نسبت به شاه منصور دارم، سروده‌ام؛ حصّار مجلس، و

۴۵. دیوان حافظ، تصحیح علامه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، به کوشش عبدالکریم جریزه‌دار، چاپ پنجم، اساطیر، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۷۲.

۴۶. دیوان حافظ، به تصحیح و توضیح پرویز نائل خانلری، چاپ دوم، خوارزمی، تهران، آذر ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۰۴۱.

۴۷. دیوان حافظ، با تصحیح و تحقیق و مقدمه دکتر محمدرضا جلالی نایینی و دکتر نورانی وصال، چاپ اول، سخن و نقره، تهران، زمستان ۱۳۷۲، ص ۶۹۲.

۴۸. دیوان حافظ، تدوین و تصحیح دکتر رشید عبوضی، چاپ دوم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۵، ص ۹۹۵.

۴۹. دیوان کهنه حافظ، به کوشش ایرج افشار، چاپ چهارم، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۸، ص ۳۲۰.

۵۰. دیوان حافظ، تدوین سلیم نیساری، چاپ اول، سینانگار، تهران، اسفند ۱۳۷۷، ص ۵۵۴.

۵۱. حافظ، به سعی سایه، چاپ هفتم، نشر کارنامه، تهران، ۱۳۷۷، ص ۵۷۳.

۵۲. دیوان حافظ، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، چاپ هشتم، جاویدان، تهران، ۱۳۸۲، ص ۴۴۵. (در آخرین تصحیحی که ده سال پس از درگذشت ایشان به بازار آمد، «بازارتیزی است» آورده‌اند رک: دیوان حافظ، تصحیح سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، زیر نظر مهدی پرهام، با همکاری دکتر شرف‌الدین خراسانی و...، چاپ اول، شهاب، تهران، ۱۳۸۲، ص ۵۸۵) که البته شاید مطابق نظر خود آن مرحوم نبوده باشد؛ زیرا در برگردان غلاف جلد این چاپ، به قلم علی دهباشی نوشته شده: «این کار [= تصحیح دیوان حافظ] پس از خاموشی ایشان ادامه یافت و با همت و نظارت ولی‌الله درویدیان ویرایش نهایی، تصحیح و... کار به پایان رسید».

۵۳. لغتنامه دهخدا، این بیت حافظ را سه جا شاهد آورده است: ذیل «بازارتیزی» و «معامله»، «بازارتیزی است» ضبط کرده و ذیل «عشو خریدن»، «بازار تیز نیست».

از جمله «مدعیان و همکاران»، قیاس به نفس نفرمایند!

چنان که از فحوای سخن حافظ برمی آید، «بازار تیز» (بازارتیزی) نوعی شعبده بازی و فریب کاری است و این معنا در بیت زیر نیز، که مضمون مصراع دومش در آن ایام ضرب المثل بوده^{۵۴}، رخ می نماید:

هجر تو مانند وصل هست روان، بهر آنک
بر سر بازار تیز، کور بود مشتری^{۵۵}

شاعر می گوید: هجران تو نیز مانند وصلت، متاعی رایج (و پر خریدار) است، زیرا بازار تو تیز (گرم) است و (چنان که مشهور است) فروشندگان، با بازارتیزی، چشم بندی می کنند و با فریفتن مشتری، جنس نامرغوب خویش را به او می فرسند!

باری، اگر با این توضیحات توانسته باشیم ضبط درست بیت حافظ و معنای آن را تبیین کنیم، شاید دیگر جایی برای پادرمیانی «نفس لؤامه حافظ»(!) که استاد خزمشاهی در میان افکنده اند، نباشد.

- در مقاله «مکارم اخلاق عالمی دگری» (ص ۳-۲۶۲) نوشته اند که در حافظ به سعی سایه، چنین آمده:

تو کز مکارم اخلاقی عالمی دگری وفای عهد من از خاطرت به در نرود

یعنی جناب سایه، «اخلاق» (با کسره قاف) خوانده و ضبط کرده اند. در پایان مقاله نیز اشاره کرده اند که علاوه بر سایه، استاد دکتر شفیع کدکنی هم در مباحثه حضوری، «اخلاق» (با کسره قاف) را درست دانسته اند. اما قراءت خود استاد خزمشاهی چنین است:

تو کز مکارم اخلاق، عالمی دگری

یعنی «اخلاق» را به سکون خوانده اند. جناب خزمشاهی در باب قراءت خویش توضیحاتی داده و این سه بیت را نیز، که محور سخن ماست، شاهد آورده اند:

در آ به عالم آب از جهان هشیاری که هر حساب در او عالم دگر دارد

مردمی عالمی دگر باشد کم کسی را از او خبر باشد

۵۴. ر.ک: لغتنامه دهخدا، ذیل «بازار»، بخش «امثال».

۵۵. قصیده‌ای که این بیت متعلق به آن است، هم در دیوان عمادی شهریاری و هم در دیوان سنایی (البته با ابیاتی بیش و کم) آمده است: دیوان عمادی شهریاری، تصحیح ذبیح الله حبیبی نژاد، چاپ اول، طلایه، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۰۸؛ نیز: دیوان سنایی غزنوی، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، چاپ چهارم، سنایی، تهران، [بی تا]، ص ۶۴۸. (در دیوان سنایی، به جای «تیز»، «نیز» (با نون) آمده که شاید اشتباه چاپی باشد). ضمناً مسأله وجود این قصیده در دیوان های سنایی و عمادی را، شمس قیس رازی در «المعجم» (ذیل مبحث انتحال) و شادروان دکتر صفار در «تاریخ ادبیات» (ج ۲، در شرح حال عمادی) تذکر داده اند.

هر آن کس ز دانش برد توشه‌ای جهانی است بنشسته در گوشه‌ای

اکنون سخن بر سر این است که قراءت استاد خرمشاهی کاملاً درست است، اما سه بیت که نقل کرده‌اند، شاهد سخن حافظ نمی‌تواند باشد، زیرا در این سه بیت، «عالم / عالمی / جهانی»، بر خلاف شعر حافظ، متمم ندارد. (ابیاتی که در سطور بعد خواهیم آورد، این مطلب را روشن‌تر خواهد کرد). و اما این که قراءت استاد خرمشاهی را «کاملاً» درست قلمداد کردیم، از این روست که مصراع حافظ (تو کز مکارم...) به ظن متناخم به یقین، از روی مصراع دوم این بیت ظهیر فاریابی به عمل آمده:

پناه و ملجأ شاهی، شهنشه اعظم «که عالمی دگر است از مکارم اخلاق»^{۵۶}

اکنون که با ارائه مأخذ سخن خواجه، قراءت درست آن را نیز نشان دادیم، دو بیت زیر را هم به حافظ پژوهان تقدیم می‌کنیم:

- کس به حسن تو نیست در عالم خود، تو از حسن، عالمی دگری^{۵۷}

«در هنر گرچه عالمی دگرم» عالمی خصم بی‌هنر دارم^{۵۸}

از کجا آورده‌اید!؟

به نظر می‌رسد استاد خرمشاهی در کتاب «می باقی» دست کم برخی ابیات را از حافظه نقل کرده‌اند! این چند نمونه نشان می‌دهد که حتی اگر کسی از دوران کودکی و نوجوانی هم با موضوعی انس داشته باشد، در کارهای علمی نباید به حافظه اعتماد نماید:

در صفحه ۹۰، بیتی از خواجه را به این شکل شگفتی‌انگیز آورده‌اند:

چه «مگس»! [!] هاست در این شهر که قانع شده‌اند شاهبازان طریقت به مقام مگسی

و البته گفتن ندارد که در مصراع نخست، به جای «مگس» (!) باید «شکر» باشد!

«دلقی» صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد... (ص ۲۲۸).

۵۶. دیوان ظهیر فاریابی، تصحیح دکتر امیرحسین یزدگردی، به اهتمام دکتر اصغر دادبه، چاپ اول، قطره، تهران، ۱۳۸۱، ص ۱۱۷.
۵۷. دیوان حسن دهلوی، به اهتمام سید احمد بهشتی شیرازی. حمیدرضا قلیچ‌خانی، چاپ اول، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳، ص ۳۷۵.

۵۸. لباب الالباب، محمد عوفی، به کوشش سعید نفیسی، به سرمایه کتابخانه ابن سینا. کتابخانه حاج علی علمی، چاپ اتحاد، اسفند ۱۳۳۵، ص ۳۵۸.

هر ۳۷ نسخه مستند چاپ مرحوم نیساری، به جای «دلق»، «نقد» است و اگر جز این باشد، اساساً غلط است.

- «به» جهان تکیه مکن و قدحی می داری... (ص ۲۲۹).

ظاهراً «به»، در آغاز مصراع، مَثکی به نسخه ای نیست. ضبط هر ۳۷ نسخه مستند شادروان نیساری، «پر» است.

- «سود» بازار جهان بنگر و آزار جهان... (ص ۲۷۱).

در این جا نیز «سود» در آغاز مصراع، اشتباه است و باید «نقد» باشد. هر ۳۷ نسخه مستند چاپ روانشاد نیساری نیز «نقد» است.

... سپیده دم که «سحر» چاک زد شعار سبناه (ص ۲۸۷).

«سحر» را در نسخه ها نیافتیم. به جای آن در نسخه ها «هوا / صبا» آمده و از میان این دو نیز «هوا» درست است.

به جز موارد پیشین، که مربوط به ضبط اشعار حافظ بود، گاه در مطالب دیگر نیز نظیر این کار دیده می شود؛ از جمله در صفحه ۸۱، نام کتاب آقای محمدرضا تاجدینی را «کشتی حافظ در دریای ادب» نوشته اند، حال آن که نام کتاب ایشان «دریای شعر فارسی، کشتی شعر حافظ» است!

منابع «می باقی»

یکی از «کوشش» هایی که در این کتاب شده، این است که در پایان آن، فهرست منابع و مأخذ به شیوه مرسوم تهیه «نشده» است. در عوض در پایان اغلب مقالات، نوشته اند: «منابع: در متن مقاله آمده / یاد شده است». اما در همین کار نیز کاستی هایی راه یافته و به برخی منابع اشاره نشده است؛ از جمله:

- در مقاله «رندان پارسا» مأخذ سخن دکتر سعید حمیدیان؛

- در مقاله «غائبانه / شطرنج غائبانه» مأخذ قول روانشاد زریاب خوبی؛

- و در مقاله «فضول نفس» منبع قول شاملو و دکتر رواقی ذکر نشده است.

جمله بر «فهرست» قانع گشته ایم!

یکی دیگر از «کوشش»هایی که در تولید این کتاب شده، تهیه «نکردن» فهرست ابیات مندرج در آن است. در کتابی درباره حافظ، که صدها بیت از او و شاعران دیگر در آن آمده، یافتن بیت مورد نظر، بدون کشف الیابات، عذابی است الیم!

فرجام سخن

آنچه در این مقاله آوردیم، برخی از مواردی است که در باب کتاب «می باقی» به نظر رسید. البته مقصود از این معامله بازار تیز نیست و مخلص امید دارد که مسائل مطرح شده در این مقاله مورد امعان نظر استاد خرمشاهی و دیگر حافظ پژوهان واقع گردد و برخی نکات در شعر خواجه روشن تر شود. نیز امید است که جناب خرمشاهی را «غبار خاطری از رهگذار ما نرسد»^{۵۹}.

شاهین شهر

سحرگاه سیزدهم اسفندماه ۱۴۰۰

۵۹. از آقایان دکتر مسیح بهرامیان، دکتر سید محمد رضا ابن الرسول و دکتر محمد حکیم آذر که این مقاله را خواندند و نکاتی ارزشمند را یادآوری فرمودند، سپاس بسیار دارم.